

نقد جایگاه سلف در منطق فهم سلفیه از دین *

محمدعلی پرهیزگار **

چکیده

گذشته‌گرایی و فهم سلف به ظاهر جایگاه کاشفیت را در منطق نقلی سلفیه در فهم دین دارد و نه به عنوان منبع مستقل در عرض سنت نبوی برای دین‌شناسی، لیکن این شیوه، در عمل پس از سنت نبوی و حتی گاهی برتر از آن قرار گرفته و از مهم‌ترین شیوه‌های عملی فهم دین از منظر سلفیان است که این نوشتار بر پایه روش توصیفی، تحلیلی به نقد این گونه از منطق نقلی سلفیه در فهم دین می‌پردازد و می‌نماید که اصل ورود فهم سلف به منطق فهم دین و لزوم پیروی از ایشان، بی‌اساس و ابداع شخصیت حقوقی برای آنان است که به تسری عصمت برای کسانی می‌انجامد که چنین پیراستگی‌یی ندارند، از این‌رو پیروی از آنان مصداق نفی قرآنی بر تقلید کورکورانه از کسانی است که نه تنها عدالت ندارند، بلکه معیارهای قرآنی الگوی شایسته را نیز در آنان نمی‌توان یافت. از سویی برتری فهم سلف با چالش‌های بسیار قرآنی، روایی و عقلی روبه‌رو است که نوشتار حاضر با دقت نظر به تبیین آن‌ها پرداخته و روشن می‌سازد که سلفیان در کار بست سلف‌گرایی در فهم دین به اشتباه رفته و به جای بهره‌گیری از خاندان عصمت و طهارت علیهم‌السلام به دامان کسانی دست‌آویخته‌اند که صلاحیت لازم برای راهبری و راهنمایی در فهم دین را ندارند و به این خطا نیز بسنده نکرده و در موارد بسیاری سنت سلف را نه تنها بر خلف، بلکه بر سنت نبوی و حتی شریعت برتری بخشیده‌اند که بطلان آن روشن است.

کلید واژه‌ها: سلف، صحابه، تابعان، سلفیه، منطق فهم دین.

* تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۰/۱۰/۱۴ - تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۰/۱۲/۱ - نوع مقاله: علمی، پژوهشی.

** دانش آموخته دکتری کلام اسلامی دانشگاه قم / map@bahaiat.com

گرایش به طریقه صحابه و تابعان (گذشته‌گرایی) در منطق فهم دین از نگاه سلفیه، به ظاهر در جایگاه کاشفیت در فهم منابع دینی قرار دارد و هنگام اختلاف در فهم دین به کار گرفته می‌شود، نه به عنوان منبع مستقل و در عرض سنت نبوی، لیکن در عمل پس از سنت نبوی و حتی برتر از آن و از مهم‌ترین شیوه‌های فهم دین از منظر سلفیه دانسته می‌شود. این نوشتار حجیت ذاتی و استقلالی و نه حجیت تبعی و پیروی حجیت سنت نبی خاتم صلی الله علیه و آله را بررسی می‌کند؛ یعنی حجیت مستقل اجتهاد آنان در صورتی که نه در سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله منعکس شده و نه ناظر و کاشف از آن باشد؛ بلکه به عنوان منبع مستقلی است که در عرض سنت نبوی برای دین‌شناسی نزد سلفیان قرار می‌گیرد. کتاب‌ها و مقالات فراوانی در نقد سلفیه نوشته شده است که در غالب آن‌ها با نگاهی کلی و غیر جامع به موضوع فهم سلف نیز اشاره شده است. برخی از این آثار عبارت‌اند از:

- «خدای سلفیه» (اله‌بداشتی، ۱۳۹۳)؛ که بررسی آرای سلفیه درباره توحید و نقد آن از دیدگاه قرآن و سنت و برهان است.

- «بررسی و نقد حجیت فهم سلف» (مرادی مکی و ال مجدد شیرازی، ۱۳۹۸)؛ که بیشتر به معناشناسی پرداخته و در نقدهایی کوتاه، بر مباحث فقهی و حدیثی تأکید دارد.

- «نقدی بر حجیت و تقدم فهم سلف در قرون طلایی» (زندى، ۱۳۹۶) که در مقام تبیین است.

- «بررسی دلالت حدیث خیر القرون در حجیت فهم سلف» (ملاموسی میبیدی و محمدی، ۱۳۹۶)؛ که تنها بر نقد روایت خیر القرون تکیه دارد.

از این رو مقالاتی که در این باره نوشته شده‌اند با مسئله این مقاله فاصله دارند. این نوشتار با روش توصیفی، تحلیلی و نگاه مسئله‌محور، جایگاه سلف در منطق نقلی فهم دین از نگاه سلفیه و برتری فهم آنان بر خلف را بر پایه تحلیل مستندات سلفیه و بررسی آیات، روایات و بیان تناقضات به چالش کشیده و نقدی جامع ارائه می‌کند، از این رو نخست به جایگاه سلف در منطق فهم سلفیه از دین اشاره می‌شود، سپس جایگاه سلف در منطق فهم دین از نگاه سلفیه را با نگاه انتقادی بررسی و تحلیل می‌کند و در پایان چالش‌های برتری فهم سلف بر خلف در فهم دین را آشکار می‌سازد.

۱. منطق سلفیه در فهم دین

سلفیان در فهم دین، منطق ویژه خود را دارند که بر دو پایه نقل و عقل استوار است که در روش نقلی از ظاهرگرایی در قرآن و سنت سخن می‌گویند و در اختلاف‌ها، اجماع

سلف را کاشف حقیقت می‌شناساند و در شیوه عقلی، تأکیدهای قرآنی بر عقل را قبول می‌کنند و آن را به عنوان ابزار فهم کتاب و سنت می‌پذیرند، لیکن مراد از عقل را عقل فطری دانسته و استدلال‌های عقلی بدون پشتوانه قرآنی و روایی را رد می‌کنند و عقل استدلالی را در حد یک منبع مستقل شناخت، در کنار کتاب و سنت نمی‌پذیرند و کارکرد آن را به مقام جدل محصور می‌سازند و باور دارند که ممکن نیست کتاب خدا و سنت نبوی از اُمّهات دین خالی باشند، بلکه در باب عقاید، به خوبی همه امور را بیان کرده و جز در بحث اثبات نبی، نیاز به دلایل عقلی مستقل از کتاب و سنت نیست.

آنان بر این باورند که در فهم آیات قرآن کریم، هنگامی که اختلافی در برداشت‌ها رخ می‌دهد، می‌بایست پیش از تعمق و تدبر در آیات الهی، به فهم سلف تأکید کرد، از این رو نوشته‌اند: «آنان به عصر رسالت نزدیک‌تر بودند؛ پس فهم آنان از آیات قرآن دقیق‌تر و قابل اعتمادتر است». (حلمی، ۱۴۱۱: ۶۲) این عملکرد برخاسته از باور ابن تیمیه و پیروان اوست که صحابه پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را برتر و بالاتر از کسانی می‌دانستند که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را درک نکرده‌اند، (ابن تیمیه، ۱۴۲۱ق، ج ۴: ۴۲۲) از این رو وقتی از آنان پرسیده شود که چرا آیه (الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى) ﴿طه: ۵﴾ را بر ظاهر حمل می‌کنید؟ بلافاصله به سخن مالک بن انس یا احمد بن حنبل استناد می‌کنند و خود را از تدبر در معنای کلام الهی معاف می‌دارند. (زمرلی، ۱۴۱۵ق: ۷۳-۵۱؛ اله‌بداشتی، ۱۳۹۳: ۱۱۱-۱۰۹)

ابن تیمیه اهل علم را به سه گروه قسمت می‌کند؛ فلاسفه را خیال‌پرداز، متکلمان را تأویل‌گرا و پیروان سلف را اهل تجهیل^۱ می‌شناساند؛ یعنی این افراد باور دارند که تنها خدای آگاه معنای آیات صفات را می‌داند، از این رو معتقدند که بیشتر سلف در آیه (وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ) ﴿آل عمران: ۷﴾ بر «لا اله» وقف کرده‌اند.

ابن تیمیه باور دارد که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و سلف، به اصل صفات خبری جهل ندارند، از این رو چنین می‌نماید که سلف همچون نبی اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ علم به کیفیت را نفی می‌کند، در حالی که حقیقت صفت را نفی نمی‌کند.

بر پایه این نگرش، ابن تیمیه فهم سلف را در سطح فهم رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قرار می‌دهد و این گونه به خواننده القا می‌کند که انتساب ندانستن به سلف، با نسبت جهل دادن به پیامبر خاتم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برابر است.

۱. مراد از تجهیل، تفویض است؛ یعنی واگذار کردن معنا به خدای سبحان. روشن است که تفویض به این معنا با تفویض در برابر جبر یا غلو، متفاوت است.

۲. نقد جایگاه سلف در منطق فهم سلفیه از دین

در این قسمت جایگاه سلف در منطق فهم سلفیه از دین با نگره انتقادی بررسی و تحلیل می‌شود:

۲. ۱. ورود بی‌دلیل تابعان به منطق فهم دین

اعتبار یا عدم اعتبار احوال و افعال تابعان، پیرو ارزشمندی یا بی‌ارزشی گفتار و کردار صحابه است، زیرا بر فرض اثبات عدم حجیت قول و فعل صحابه، دیگر نوبت به بررسی حجیت یا عدم حجیت قول و فعل تابعان نمی‌رسد؛ حتی اگر حجیت احوال و افعال صحابه ثابت شود، تسری این حجیت به احوال و افعال تابعان جای بحث و گفت و گوی بسیار دارد، زیرا روایت‌هایی همچون «أَصْحَابِي كَالنَّجْمِ بِأَيِّهِمْ أَفْتَدَيْتُمْ أَهْتَدَيْتُمْ» (بیهقی، ۱۴۱۶: ۱۸۱) که از ادله حجیت آرای صحابه نزد سلفیه شمرده می‌شود، احوال و افعال تابعان را در بر نمی‌گیرد؛ چنان‌که ادله‌ای همچون درک حضور پیامبر خاتم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و آگاهی از سنت آن حضرت، تنها درباره صحابه صادق است، نه تابعان؛ بر همین اساس است که در گفتار عموم عالمان اهل تسنن، از حجیت یا عدم حجیت احوال و افعال تابعان به دقت بحث نشده است.

۲. ۲. ابداع شخصیت حقوقی برای صحابه

سلفیان، سنت سلف به ویژه صحابه را در عرض کتاب خدا (قرآن) و سنت نبوی قرار داده و در دایره مصادر تشریح وارد می‌سازند و از منابع فکری و الگوی عملی سلفیه می‌شمارند؛ هر چند میان صاحب نظران اهل تسنن در اطلاق «سنت» بر فعل، قول و تقریر صحابه و تابعان اختلاف‌های فراوانی وجود دارد؛ برخی همچون حاکم نیشابوری (عسقلانی، ۱۳۷۹، ج ۳: ۱۶۴) و شاطبی (شاطبی، بی‌تا: ۶۷۳-۶۷۲) این اطلاق را پذیرفته‌اند و گروهی همانند غزالی (غزالی، بی‌تا: ۱۶۸) و سقاف (السقاف، ۱۴۱۳ق، ج ۳: ۲۶) در اصل صحت این اطلاق تشکیک کرده‌اند.

روشن است که شخصیت حقوقی مستقل دادن به سلف و قرار دادن سنت آنان در کنار قرآن کریم و سنت نبوی به دلیل نیاز دارد، همان‌گونه که امیرمؤمنان علی عَلِيٌّ به پیروی از سنت نبوی، ولید را به جرم شرب خمر، چهل ضربه شلاق زد و خلیفه اول نیز بر همین اساس، چنین می‌کرد، ولی خلیفه دوم سنتی به خلاف سنت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هشتاد ضربه را تشریح کرد. طحاوی ضمن گزارش این جریان‌ها می‌نویسد: «کل سنة و هذا أحب إلی» (طحاوی، ۱۴۱۴ق، ج ۱: ۸۰) بنابراین وی سنت خلیفه دوم را در عرض سنت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قرار داده که نیازمند دلیل است.

ممکن است برخی در مقام علت تراشی، به آیه ﴿وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّى﴾ (نسا: ۱۵) استناد کرده و جمله ﴿يَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ﴾ را به صحابه تفسیر کنند و سپس صحابه را در عرض رسول خدا ﷺ قرار دهند، لیکن روشن است که این برداشت، مصادق آشکار تفسیر به رأی و تأویل غیر مجاز است، چون قرآن کریم واژه «مؤمنین» را در این آیه به کار بسته و روشن است که معنای این کلمه می‌بایست از ویژگی‌هایی فهمیده شود که خود قرآن بیان می‌کند، از این رو ممکن است برخی از صحابه این ویژگی‌ها را داشته باشند و در دایره مؤمنان داخل شوند و بعضی آن مشخصه‌ها را نداشته و از شمول آن بیرون روند؛ همان‌گونه که خدای سبحان خطاب به همسران پیامبر اعظم ﷺ می‌فرماید: ﴿إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْريلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ﴾. (تحریم: ۴)

بر پایه سنجه‌های اهل تسنن، همسران پیامبر امین ﷺ از صحابه بودند، لیکن در آیه فوق، قرآن کریم آنان را در برابر «صالح المؤمنین» قرار می‌دهد. بر این اساس شدنی است که کسی صحابه خوانده شود، لیکن بر پایه معیارهای قرآنی، مصادق حقیقی «مؤمنین» نباشد.

همچنین ممکن است که سلفیه به روایت «عَلَيْكُمْ بَسْتِي وَ سُنَّةِ الْخُلَفَاءِ الرَّاشِدِينَ الْمَهْدِيِّينَ مِنْ بَعْدِي» (شقره، ۱۴۱۳ق: ۳۸) چنگ زنند، ولی بحث در مصادق «راشدین» و «مهدیین» است که می‌بایست بر اساس قرائن و شواهد قطعی روشن گردد، از جمله احادیث صحیح و معتبر فراوانی که در باب خلافت و جانشینی از خود نبی خاتم ﷺ در منابع اهل تسنن و شیعه گزارش شده است. (کلینی، ۱۳۶۲، باب الحجّه) روایتی از آن حضرت است که نام جانشینان خود را به ترتیب برای جابر بن عبدالله انصاری بیان می‌فرماید و به او مژده می‌دهد که فرزندش «محمد باقر» را درک خواهد کرد و از وی می‌خواهد که سلامش را به او برساند. (خزاز رازی، ۱۴۰۱ق: ۵۴)

بنابراین از یک‌سو وظیفه ما پیروی از سنت نبوی و سپس «سبیل مؤمنین» است که نمی‌تواند در عرض سنت نبوی باشد و از سوی دیگر اگر بنا بر پیروی از صحابه و تابعان و تابعان تابعان باشد، باید از کسانی تبعیت کرد که از مؤمنان بودند و با ایمان از دنیا رفته‌اند و تاریخ به صدق ایمانشان گواهی داده باشد، نه کذابان و وضاعانی که برای حفظ دنیای خود کمر به نابودی دین بسته بودند و بر پیامبر خدا ﷺ افترا بستند که علامه امینی از ۷۰۲ نفر (امینی، ۱۳۸۷، ج ۵: ۳۰۲ و ۴۴۶) از آنان نام می‌برد و علامه عسکری

۱. بر شما باد به پیروی از سنت من و سنت خلفای راشدین مهدیین پس از من.

۱۵۰ تن از صحابه ساختگی را معرفی می‌کند^۱ و علامه سیدعبدالحسین شرف‌الدین عاملی، ساختگی بودن چهل حدیث ابوهریره را آشکار می‌سازد (شرف‌الدین عاملی، ۱۳۷۶: ۱۹۵-۶۷) و سامر اسلامبولی (از محققان معاصر اهل سنت) نیز تعدادی از احادیث ساختگی را در کتاب خویش معرفی و نقد می‌کند. (اسلامبولی، ۲۰۰۰م: ۲۶۱-۲۱۱)

۲.۳. نفی قرآنی تقلید کورکورانه

پیروی کورکورانه و بی‌چون و چرا در روش اندیشه و شیوه زندگی فردی و اجتماعی از صحابه و تابعان، بی‌شک با قرآن، سنت و عقل سلیم و تاریخ گذشتگان سازگار نیست، زیرا:

أ) قرآن حکیم بسیاری از گذشتگان را بر پایه تقلید کورکورانه از پدران و گذشتگان، بی‌خرد دانسته و سرزنش می‌کند: ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْ لَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ﴾. (بقره: ۱۷۰)

ب) خدایی که پیوسته بر تعقل (انفال: ۲۲)، تدبیر (مؤمنون: ۶۸) و اندیشه‌ورزی (رعد: ۳) تأکید می‌کند، چگونه ممکن است امت آخرالزمان را از این دعوت همگانی و آن سرزنش عمومی گذشته‌گرایان جدا ساخته و به پیروی بی‌اساس از سلف فرمان دهد؟

۲.۴. تسری عصمت نبوی به صحابه

پیامبر خاتم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الگوی حسنه است: ﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾ (احزاب: ۲۱) و می‌بایست از اوامر و نواهی آن حضرت پیروی کرد: ﴿مَا آتَاكُمْ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾؛ (حشر: ۷) لیکن بر پایه تکرار واژه «رسول» در هر دو آیه که به قاعده «تعليق الحكم بالوصف مشعر بعليه» دلالت دارد، روشن می‌گردد که الگو بودن رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و لزوم تبعیت از ایشان، به جایگاه نبوت و رسالت و لوازم آن، از جمله عصمت اکتسابی و خدادادی آن حضرت باز می‌گردد، نه به شخص آن حضرت؛ هر چند شخصیت بی‌نظیری نیز داشتند، از این رو نمی‌توان حجیت سنت پیامبر امین صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را به صحابه آن حضرت نیز تسری داد و طریقه آنان را نیز حجت دانست و از شیوه‌های فهم دین شمرد.

ابن تیمیه در بحث ظاهرگرایی، فهم صحابه را همسطح فهم پیامبر خاتم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دانسته و می‌نویسد:

۱. عنوان کتاب علامه عسکری نیز «بکصد و پنجاه صحابه ساختگی» است.

محال است که خدا پیامبرش را برای هدایت بفرستد، ولی درباره صفات، سخن روشنی نگفته باشد که به تأویل دیگران نیاز داشته باشد. ممکن نیست کسانی که در قرن یکم بوده‌اند، معنای این صفات را نفهمیده باشند و علمای سده‌های بعد، بهتر از صحابه دریافته باشند، اگر صحابه آن‌ها را خوب درک نکرده‌اند، چه کسی دانسته است؟ (ابن تیمیه، ۱۴۲۵ق: ۳۲-۳۱)

وی با این جملات و قرار دادن صحابه در کنار نبی اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به مخاطب القا می‌کند که اگر به سلف نسبت جهل دهید، باید به پیامبر اعظم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نیز این نسبت را بدهید (فرمانیان، ۱۳۹۷: ۱۷۳) و این‌گونه می‌خواهد از فهم سلف پاسداری کند.

۲. ۵. معیار قرآنی الگوی شایسته

هر کس محضر پیامبر خاتم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را درک کرده است، مؤمن حقیقی نیست و نمی‌توان او را الگویی شایسته و سنتش را شیوه فهم دین دانست، زیرا قرآن کریم ملاک برتری را در:

- علم: ﴿هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعلَمُونَ وَ الَّذِينَ لَا يَعلَمُونَ﴾ (زمر: ۹)

- تقوا: ﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ﴾ (حجرات: ۱۳)

- جهاد: ﴿فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً﴾ (نساء: ۹۵)

خلاصه می‌فرماید و هیچ سخنی از همراهی پیامبر اعظم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و سه نسل قرون نخستین اسلام نکرده است؛ بنابراین برتری بخشیدن به هر شخص و گروهی که این ویژگی‌ها را ندارد، ترجیح بدون دلیل است، زیرا اگر مصاحبت با نبی اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ معیار عدالت و فضیلت بود، خدای حکیم نمی‌بایست همسران رسول اعظم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را به عذاب شدیدتر تهدید می‌کرد: (یا نساء النَّبِيِّ مَنْ يَأْتِ مِنْكُنَّ بِفَاحِشَةٍ مُبِينَةٍ يُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ) (احزاب: ۳۰)

بر این اساس ملاک تقرب به خدای رحمان و رسول امین صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ایمان و عمل صالح است، نه هم عصر و هم شهر بودن؛ همان‌گونه که همسر نوح و زن لوط، همسران دو پیامبر الهی بودند و مصاحب و تحت فرمان آن دو فرستاده خدای متعال بودند، ولی چون به آنان خیانت کردند، همسری و همراهی با آن پیامبران خدا، نجاتشان نداد و اهل جهنم شدند: (ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَتَ نُوحٍ وَ امْرَأَتَ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحَيْنِ فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ يُغْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّاخِلِينَ) (تحریم: ۱۰)

عذاب اهل کفر، فسق و فجور و رستگاری اهل ایمان و عمل صالح، سنت ثابت الهی است که اصحاب، معاصران، همسران و حتی فرزندان پیامبران خدا نیز از این قانون کلی

الهی مستثنی نیستند؛ مگر کسانی که شایستگی شفاعت خاتم الانبیاء صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ یا یکی از انبیای الهی یا وصی‌یی از اوصیای خدا نصیبشان شود که آن هم بر اساس معیاری کلی است و تفاوتی میان نسل‌های ابتدایی اسلام و قبل یا پس از آن دوران نیست. (الهداشتی، ۱۳۹۳: ۶۲-۵۵)

۲.۶. عدالت صحابه

تأکید متعصبانه بر حجیت فهم صحابه بر پایه عدالت ایشان، از اندیشه‌های افراطی سلفی‌ها به پیروی از اهل حدیث است که با نقد بسیاری از علما و محدثان روبه‌رو است. غزالی (م. ۵۰۵ ق.) در این باره می‌نویسد:

کسی که ممکن است غلط یا سهو کند، عصمت ندارد، از این رو قولش حجت نیست. در این صورت چگونه ممکن است که به قول او احتجاج کرد؟ چگونه ممکن است برای گروهی عصمت تصور کرد که بینشان اختلاف‌های فراوانی وجود داشت؟ و چگونه این احتمال داده می‌شود، درحالی که صحابه خود اتفاق داشتند که می‌توان با اقوال و رفتار صحابه مخالفت کرد؟ (غزالی، بی‌تا، ج ۱: ۲۶۱)

تفتازانی نیز در نقد عدالت صحابه می‌نویسد:

برخی از صحابه از حق منحرف شده و به ظلم و فسق گرفتار شدند و علت آن کینه، عناد، حسد، لجاجت، طلب ریاست، سلطنت و میل به لذت‌ها و شهوات بود، زیرا همه صحابه معصوم نبوده و نیز هر کسی که پیامبر خاتم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را ملاقات کرده، اهل خیر نمی‌شود، ولی عالمان به جهت حسن ظنی که به اصحاب رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ داشته‌اند، در صدد توجیه و تأویل رفتار صحابه برآمده‌اند.

بنابراین صحابه مراتب و درجات گوناگونی، همچون مؤمن، فاسق و منافق دارند و همه آنان را نمی‌توان یکسان، معصوم و قدسی دید.

۲.۷. برتری فهم سلف

در فهم آیات قرآن کریم، هنگامی که اختلافی در برداشت‌ها رخ می‌دهد، می‌بایست پیش از تعمق و تدبر در آیات الهی، به فهم سلف تأکید کرد، از این رو نوشته‌اند: «آنان به عصر رسالت نزدیک‌تر بودند؛ بنابراین فهم آنان از آیات قرآن دقیق‌تر و قابل اعتمادتر است.» (حلمی، ۱۴۱۱ق: ۶۲) این عملکرد برخاسته از باور ابن تیمیه و پیروان اوست که صحابه پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را برتر و بالاتر از کسانی می‌دانستند که پیامبر را درک نکرده‌اند، (ابن تیمیه، ۱۴۲۱ق: ۴: ۴۲۲) از این رو وقتی از آنان پرسیده شود که چرا آیه الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى ﴿طه: ۵﴾ را بر ظاهر حمل می‌کنید؟ بلافاصله به سخن

مالک بن انس یا احمد بن حنبل استناد می‌کنند و خود را از تدبیر در معنای کلام الهی معاف می‌دارند. (زمزلی، ۱۴۱۵ق: ۷۳-۵۱)

دستاویزهای سلفیه در اثبات ادعای برتری فهم سلف بر خلف، اشکالات فراوانی دارد که در ادامه، برخی از آن‌ها تبیین می‌شود:

۲.۷.۱. مصادره واژه سلف

واژه «سلف» در لغت به معنای گذشته، پیشین، متقدم و قبل است (فراهیدی، بی‌تا، ج ۷: ۲۵۸) و بر کسانی اطلاق می‌شود که پیش از ما زیسته و اکنون از دنیا رفته‌اند (ابن اثیر، ۱۳۶۷، ج ۲: ۳۹۰)، لیکن ابن تیمیه با هدف اثبات برتری فهم اصحاب اثر، به حدیث «خیر القرون» متوسل شد و دایره مفهومی این واژه را تنگ کرده و به سه نسل نخست مسلمانان محدود ساخت، درحالی که پیش و پس از او، کلمه «سلف» به همان معنای لغوی و اصطلاحی خود استعمال می‌شد و هیچ‌گاه از این معنا بیرون نرفت؛ اگر عالمی در قرن ششم از لفظ «سلف» استفاده می‌کرد به معنای علمای پیش از خودش بود و از استادش تا زمان پیامبر ﷺ را در برمی‌گرفت و اگر عالمی در قرن یازدهم این واژه را به کار می‌برد، مرادش علمای پیش از خود بود، بدون محدودیت زمان؛ ولی ابن تیمیه این زمان را محدود ساخت و اسم آن را «قرون فاضله» گذاشت و فهم ظاهرگرا و تشبیهی سلف سه قرن نخست مورد اعتماد اصحاب حدیث را فهم برتر از دیگران دانست و چون خود بنیانگذار مکتب سلفیه بود، همه بدعت‌هایش به عنوان جزء جدایی‌ناپذیر تفکر سلفیه پذیرفته شد. (فرمانیان، ۱۳۹۷: ۱۷۶)

بسیاری از علمای اهل تسنن این عمل کرد ابن تیمیه را مصادره به مطلوب دانسته و نقد کرده‌اند؛ از جمله محمد سعید رمضان البوطی (از علمای معاصر اهل تسنن) با انتقاد از این نامگذاری انحصاری و اطلاق واژه «سلفیه» به پیروان یک جریان فکری خاص، این سوء استفاده را گونه‌ای بدعت می‌داند که سلف آن را تأیید نکرده‌اند. (البوطی، ۱۴۰۸ق: ۲۴-۲۳)

۲.۷.۲. پاسخ قرآنی

یکی از مهم‌ترین اشکالات سلفیان، یکسان‌نگری سلف و برتر انگاری فهم همه آنان است؛ همان‌گونه که تعریف آنان از واژه «صحابه» بر پایه آیاتی همچون (لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ) (فتح: ۱۸) است و گستره وسیع و شمول حداکثری دارد و بسیاری از معاصران رسول خاتم ﷺ را در بر می‌گیرد؛ بر این اساس سلفیان به ظاهر همه معاصران نبی مکرم اسلام ﷺ را ستوده، الهی و اهل بهشت دانسته

و در تعریف واژه «صحابه» یکسان دیده‌اند و بر پایه درک عصر پیامبر اکرم ﷺ فهم آنان را از سایرین برتر دانسته (رشید رضا، ۱۳۹۳، ج ۱۱: ۱۳) و از اشکال‌های فراوان این برابر انگاری و برتری چشم پوشیده‌اند که به مهم‌ترین آن‌ها پرداخته می‌شود:

۲. ۲. ۱. تصریح بر نابرابری معاصران پیامبر ﷺ

تصریح قرآن کریم بر نابرابری معاصران نبی خاتم ﷺ از مهم‌ترین نقدهایی است که بر یکسان‌بینی صحابه وارد است. خدای متعال در آیه‌ای از نابرابری جهادگران با قاعدان سخن می‌گوید: ﴿لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولَى الضَّرِّ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾ (نساء: ۹۵) و در آیه دیگر به عدم تساوی انفاق‌کنندگان پیش از فتح مکه با پس از آن می‌پردازد: ﴿لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتَلَ أُولَئِكَ أَعْظَمُ دَرَجَةً مِنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدُ وَقَاتَلُوا﴾؛ (حدید: ۱۰) بنابراین مؤمنان و مجاهدان پیش از فتح مکه، همچون امیرمؤمنان علی علیه السلام با مؤمنان ظاهری پس از فتح مکه، همچون معاویه بن ابی سفیان برابر نیستند؛ بلکه کسانی همچون حضرت علی علیه السلام از درجه و مقام بالاتری برخوردارند؛ همان‌گونه که ابن‌اثیر آن حضرت را از رجال اسلام معرفی کرده و از پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله گزارش می‌کند که در روز جنگ خیبر درباره جایگاه آن حضرت فرمود: «لأعطين الرأية رجلا يفتح الله على يديه يحب الله ورسوله و يحبه الله ورسوله». (ابن‌اثیر، ۱۴۰۹ق: ج ۳: ۶۰۵)

چگونه ممکن است کسی را از صحابه بشماریم که خلاف نص صریح آیه رفتار کرده و خود را برتر از مؤمنان پیش از اسلام شمرده، محبوب خدا و رسول را دشمن دانسته و بر او شمشیر کشیده و فرمان سب او بر منابر را صادر کرده و دوستانش را کشته است؟ آیا ممکن است خدا کسی را دوست داشته باشد و بر دشمنش غضب نکند؟ بنابراین اگر امیرمؤمنان علی علیه السلام را دوست و محبوب خدا دانستیم، بی‌شک کسانی همچون معاویه و عمرو بن عاص که در برابرش ایستادند و شمشیر کشیدند، دشمن و مغضوب خدای سبحان هستند که از دوستی مؤمنان با آنان نهی شده است: (یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ) (ممتحنه: ۱۳) چه برسد که الگوی فکری و عملی مؤمنان شوند و دین از پنجره راه و روش آنان فهمیده شود.

همچنین با دقت در آیاتی همچون ﴿وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ﴾. (توبه: ۱۰۰) روشن می‌شود که این

۱. این پرچم را به کسی خواهم داد که خدا به دستان او فتح می‌کند؛ کسی که خدا و رسول او را دوست می‌دارند و او خدا و رسول را دوست دارد.

آیه تنها بر پیروی نیک از پیشگامان نخستین از مهاجر و انصار تأکید دارد، نه دلالت بر حجیت فهم صحابه، از این رو هیچ ارتباطی با حجیت یا عدم حجیت فهم صحابه ندارد. بدیهی است که رضایت خدای حکیم، برخی از مهاجران و انصار را در بر می‌گیرد و به گفته ابن عاشور (مفسر سنی مذهب تونس، م. ۱۳۹۳ ق.) مراد از واژه «مِن» در فقره «مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ» تبعیضیه است، نه بیانیه (ابن عاشور، ۱۹۸۴ م، ج ۱۰: ۱۹۲) و در بعضی از متون اهل تسنن به مصادیقی همچون حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ حمزه، عمار، ابوذر، سلمان و مقداد رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ اشاره شده است. (حسکانی، ۱۴۱۱ ق، ج ۱: ۳۳۵) طبری نیز درباره فقره «وَ السَّابِقُونَ الْأَوْلُونَ» مدعی است که آنان کسانی هستند که در ایمان به خدا و رسولش از همه سبقت گرفته‌اند، (طبری، ۱۴۰۵ ق، ج ۱۱: ۶) از این رو نمی‌توان همه صحابه را مراد آیه دانست، زیرا کسانی در میان اصحاب بودند که قرآن از آنان به عنوان فاسق (حجرات: ۶)، بیمار دل (احزاب: ۱۲)، منافق (توبه: ۱۰۱)، دهان‌بین و حرف‌شنو از منافقان (توبه: ۴۷)، در آستانه ارتداد (آل عمران: ۱۵۴)، دارای عمل نیک و بد (توبه: ۴۷-۴۵) مؤمنان زبانی (حجرات: ۱۴)، مؤلفه قلوب (با پول به اسلام دل می‌بندند) (توبه: ۶۰) و جنگ‌گریزان (انفال: ۱۶-۱۵) یاد می‌کند و معنا ندارد که خدای سبحان از چنین کسانی راضی باشد.

بر این اساس وقتی همه هم‌عصران پیامبر امین صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از جهت جایگاه و ایمان برابر نیستند، بی‌شک در فهم دین نیز با هم یکسان نیستند و بسیاری از آنان از سایرین برتر نخواهند بود و این نقض آشکاری بر ادعای «برتری فهم سلف بر خلف» است که سلفیان بر آن تأکید بسیاری دارند.

۲.۲.۷.۲. وجود منافقان میان اهل مدینه

اعلان رضایت خدای سبحان در آیه «لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ» (فتح: ۱۸) تنها مؤمنان را در بر می‌گیرد، نه منافقانی همچون عبدالله بن ابی و اوس بن خولی را، اگر چه در بیعت رضوان نیز حاضر بودند. (عسکری، ۱۴۱۲ ق: ۱۳۰) خدای سبحان پس از آنکه رضایت خود را از پیشگامان نخستین از مهاجران و انصار و پیروان راستین الهی اعلام کرد: «وَ السَّابِقُونَ الْأَوْلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ وَ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ» (توبه: ۱۰۰) از عذاب سخت منافقان مدینه سخن می‌گوید که چهره حقیقیشان را از مردم پوشانده‌اند: «وَ مِمَّنْ حَوْلَكُم مِّنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَ مِّنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُّوا عَلَى النَّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ» (توبه: ۱۰۱) شوکانی ذیل فقره «مَرَدُّوا عَلَى النَّفَاقِ» می‌نویسد: «اینان کسانی بودند که بر نفاقشان ماندند و توبه نکردند و بر نفاق مردند؛ همچون عبد الله بن ابی، ابوعمار راهب و جد بن

قیس» (شوکانی، ۲۰۰۱م، ج: ۱، ۹۲۲) بنابراین نمی‌توان کسی را تنها به دلیل درک محضر رسول اکرم ﷺ از صحابی راستین و اهل فضایل شمرد و او را الگوی امت قرار داد. افراد بسیار بودند که محضر رسول خاتم ﷺ را درک کردند، ولی گرفتار نفاق شدند یا پس از آن حضرت، مرتد شدند یا وجود خارجی نداشته و جاعلان، حدیث آنان را به نام صحابی پیامبر ساختند؛ چنان که دانشمند محقق، علامه سید مرتضی عسکری در کتاب «یکصد و پنجاه صحابی ساختگی» اسامی آنان را از کتب روایی معتبر اهل تسنن، همچون صحیح ترمذی (م. ۲۷۹ق.) گزارش کرده است. (عسکری، ۱۳۷۸: ۱۰۴-۱۰۱)

۲.۷.۲.۳. نهی قرآنی از پیروی سرکشان

بر پایه سنت نبوی و گزارش‌های فراوان تاریخی، برخی از هم‌عصران نبی خاتم ﷺ باغی و سرکش بودند و قرآن کریم، نه تنها آنان را صحابه خاتم الانبیاء ﷺ نمی‌خواند و پیروی از آنان را تجویز نمی‌کند، بلکه به جنگ با آنان دستور می‌دهد: «فَقَاتِلُوا آلَ تَبَعِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَىٰ أَمْرِ اللَّهِ» (حجرات: ۹) همچون معاویه و عمرو بن عاص که با وجود خبر نبوی از انحراف بانیان قتل عمار یاسر (إِنَّكَ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ تَقْتُلُكَ الْفِتْنَةُ الْبَاغِيَّةُ) (ابن مزاحم، ۱۳۸۲: ۳۲۴) در صفین، برابرش صف بسته و شمشیر کشیدند و او را به شهادت رساندند. جالب است که برخی همچون خزیمه بن ثابت با آن پیشینه، در حقانیت مبارزه با قاسطان تردید کردند و بر پایه حدیث نبوی فوق، در انتظار سرنوشت عمار ماندند تا پس از آن، گروه طغیان‌گر را بشناسند. (ابن سعد، ۱۴۱۰ق، ج: ۳: ۲۵۹)

۲.۷.۳. بررسی روایی

دستاویزهای روایی سلفیه در «برتری فهم سلف» با نقدهای بسیاری روبه‌رو است. برخی از این موارد بدین شرح است:

۲.۷.۳.۱. اشکال سندی

پیش از کاربست روایات در فهم درست دین، می‌بایست حدیث، سند و راوی آن را شناخت و روایت‌های صحیح را از ناصحیح جدا ساخت؛ «إِنَّ هَذَا الْعِلْمَ دِينٌ فَانظُرْ عَمَّنْ تَأْخُذُونَ دِينَكُمْ». (شهید ثانی، ۱۴۰۹ق: ۲۳۹) از این رو پس از تأیید صحت روایات و اثبات وثاقت راویان دستاویزهای روایی سلفیه، می‌توان به آن‌ها در اثبات فهم و عدالت صحابه استناد کرد؛ این در حالی است که مستندهای روایی سلفیه، خبرهای واحد و ضعیفی هستند (الدارمی السمرقندی، ۱۴۲۰ق، ج: ۱، ۱۱۳) که در زنجیره انتقال اختلال دارند و

نقص و فسادشان در مفاهیم آشکار است و غزالی در آن‌ها اشکال کرده است (غزالی، بی‌تا، ج: ۱، ۱۳۵) و آمدی نیز آن‌ها را از اصول موهومه می‌داند. (آمدی، بی‌تا، ج: ۳، ۱۳۶)

۲.۷.۳. ۲. تعارض با اخبار صحیح السند

روایات صحیح الإسناد بسیاری از پیامبرخاتم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گزارش شده است که راویان ثقه دارند و با محتوای آن اخبار واحد، در تعارض هستند، از جمله:

۱. گزارش شده است که فرمودند: «لَتَتَّبِعَنَّ سُنَنَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ شَبْرًا بِشَبْرٍ وَ ذِرَاعًا بِذِرَاعٍ حَتَّىٰ لَوْ دَخَلُوا فِي جُحْرِ زَبِّ لَاتَّبَعْتُمُوهُمْ فَقَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ الْيَهُودُ وَ النَّصَارَىٰ؟ قَالَ فَمَنْ إِذْنٌ». (بخاری، ۱۹۸۱م، ج: ۴، ۳۲۶)

۲. در بستر بیماری منجر به رحلتشان فرمود: «أَقْبَلْتِ الْفِتْنُ كَقَطْعِ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ يَتَّبِعُ آخِرُهَا أَوْلَهَا أَلَا خَيْرَةٌ شَرٌّ مِنَ الْأُولَىٰ». (ابن حنبل، ۱۴۱۹ق، ج: ۳، ۴۸۹)

۳. در آخرین سفر حج به اصحابشان فرمودند: «أَلَا وَ إِنِّ دِمَاءَكُمْ وَ أَمْوَالَكُمْ وَ أَعْرَاضَكُمْ عَلَيْكُمْ حَرَامٌ كَحَرَمَةِ يَوْمِكُمْ هَذَا فِي شَهْرِكُمْ هَذَا فِي بَلَدِكُمْ هَذَا أَلَا لِيُبَلِّغَ الشَّاهِدُ مِنْكُمْ الْعَائِبَ أَلَا لَأَعْرِفَنَّكُمْ تَرْتَدُّونَ بَعْدِي كَفَارًا يَضْرِبُ بَعْضُكُمْ رِقَابَ بَعْضٍ أَلَا إِنِّي قَدْ شَهِدْتُ وَ غَيْتُمْ». (بخاری، ۱۹۸۱م، ج: ۷، ۱۸۲؛ ج: ۸، ۲۸۵)

۴. به اصحابشان فرمودند: «إِنَّكُمْ مَحْشُورُونَ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ حُفَاةٌ عُرَاةٌ وَ إِنَّهُ سَيَجَاءُ بِرِجَالٍ مِنْ أُمَّتِي فَيُؤَخِّدُ بِهِمْ ذَاتَ الشَّمَالِ فَأَقُولُ يَا رَبِّ أَصْحَابِي فَيَقَالُ إِنَّكَ لَا تَدْرِي مَا أَحَدْتُوا بَعْدَكَ إِنَّهُمْ لَمْ يَزَالُوا مُرْتَدِّينَ عَلَيَّ أَعْقَابِهِمْ مِنْذُ فَارَقْتَهُمْ». (همان، ج: ۶، ۱۰۸)

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
مركز جامع علوم انسانی

۱. هر آینه از شیوه آنان که پیش از شماها بودند، وجب به وجب و ذراع به ذراع پیروی کنید تا آنجا که اگر در سوراخ سوسماری در آمده‌اند، دنبال آنان بروید؛ گفتند: ای رسول خدا جهود و ترسایان را فرمائید؟ فرمود: پس چه کسی دیگر؟

۲. فتنه‌ها رو آوردند بمانند تکه‌های شب تار، پسین آن‌ها به دنبال آغاز آن‌ها است که هر دومی از یکی بدتر است.

۳. آگاه باشید که خون و مال و آبروی شما بر یکدیگر حرام است، مانند حرمت امروز و این ماه و این شهر. متوجه باشید کسانی که حاضرند، به غائبین برسانند. من اکنون گفتم شما پس از من مرتد می‌شوید، گردن یک دیگر را می‌زنید؛ من اکنون مشاهده می‌کنم با اینکه شما نمی‌بینید.

۴. شما روز قیامت پا برهنه و عریان محشور می‌شوید؛ روز قیامت گروهی از مردان امت مرا می‌آورند و به طرف چپ می‌کشاندند من فریاد می‌زنم خدایا اصحابم، جواب می‌آید که نمیدانی این‌ها بعد از تو چه کردند؛ از وقتی تو رحلت کردی اینان به بی‌دینی خود برگشتند.

۵. به مردم فرمودند: «أَيُّهَا النَّاسُ بَيْنَنَا أَنَا عَلَى الْحَوْضِ إِذْ مَرَّ بِكُمْ زُمْرًا فَتَفَرَّقَ بِكُمْ الطَّرِيقُ فَأَنَادِيكُمْ أَلَا هَلُمُّوا إِلَيَّ الطَّرِيقَ فَيُنَادِينِي مُنَادٍ مِنْ وَرَائِي إِنَّهُمْ بَدَلُوا بَعْدَكَ فَأَقُولُ أَلَا سَحْقًا أَلَا سَحْقًا». (ابن حنبل، ۱۴۱۹ق، ج ۶: ۲۹۷)

۶. فرمودند: «مَا بَالُ أَقْوَامٍ يَقُولُونَ إِنَّ رَجِمَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لَا تَنْفَعُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بَلَى وَ اللَّهُ إِنَّ رَجِمِي لَمَوْصُولَةٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَإِنِّي أَيُّهَا النَّاسُ فَرَطُكُمْ عَلَى الْحَوْضِ فَاذًا جِئْتُمْ قَالَ الرَّجُلُ مِنْكُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَنَا فُلَانُ بْنُ فُلَانٍ وَقَالَ الْآخَرُ أَنَا فُلَانُ بْنُ فُلَانٍ فَأَقُولُ أَمَا النَّسَبُ فَقَدْ عَرَفْتَهُ وَ لَكِنَّكُمْ أَحَدْتُمْ بَعْدِي فَارْتَدَدْتُمْ الْقَهْقَرَى». (همان، ج ۳: ۱۸)

۷. فرمودند: «وَقَدْ ذُكِرَ عِنْدَهُ الدَّجَالُ أَنَا لِفِتْنَةِ بَعْضِكُمْ أَخَوْفُ مِنِّي لِفِتْنَةِ الدَّجَالِ». (متقی هندی، ۱۴۱۳ق، ج ۱۴: ۳۲۲)

۸. فرمودند: «إِنَّ مِنْ أَصْحَابِي مَنْ لَا يَرَانِي بَعْدَ أَنْ يُفَارِقَنِي». (ابن حنبل، ۱۴۱۹ق، ج ۶: ۳۰۷)

بر پایه این روایات که راویان ثقه دارند و اسنادشان نیز صحیح است، ادعای سلفیه در «برتری فهم سلف بر خلف» رد می‌شود، زیرا سلفیه به اخبار واحدی استناد می‌کنند که نه تنها با این روایات، بلکه با بسیاری از آیات قرآن کریم نیز در تعارض هستند.

۲. ۳. ۷. ۳. ناسازگاری با آیات قرآن

آیه‌های بسیاری در تناقض با مستندهای روایی سلفیه وجود دارد که از انحراف قلبی، ارتداد و بازگشت به جاهلیت همعصران پیامبر اسلام ﷺ سخن گفته‌اند، از جمله:

۱. خبر از قلب بیمار معاصران خاتم الانبیاء ﷺ: «أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَنْ لَنْ يُخْرِجَ اللَّهُ أَضْغَانَهُمْ». (محمد: ۲۹)

۲. خبر از بازگشت هم‌عصران نبی‌اسلام ﷺ به جاهلیت: «وَ مَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ». (آل عمران: ۱۴۴)

۱. مردم! در همان موقع که من کنار حوض هستم گروهی از شما را می‌برند و متفرق می‌شوید، من فریاد می‌کنم بیا بیاید پیش من راه اینجا است. یک منادی از سوی خدا فریاد می‌کند این‌ها بعد از تو تغییر دادند؛ من می‌گویم: مرگ بر آن‌ها مرگ.

۲. چه شده که گروهی مدعی هستند خویشاوندی با پیغمبر در قیامت سودمند نیست. به خدا قسم خویشاوندی من ثابت است در دنیا و آخرت من جلوتر از شما به حوض وارد می‌شوم؛ وقتی شما می‌آید، یکی می‌گوید: یا رسول الله من فلان بن فلانم و دیگری من فلان بن فلان. شما را از نظر نزادی شناختم، اما بعد از من کارهایی خلاف کردید و مرتد شدید.

۳. او در آنجا که یاد فتنه دجال را نزدش به میان آوردند، فرمود هر آینه فتنه و شورشی شما را بگذرد و فرو گیرد که من بر شما از فتنه دجال در آن بیمناک‌تر و ترسان‌ترم.

۴. از صحابه کسی باشند که مرا نبیند، چون از حق جدا شود.

۳. خبر از فتنه در دین که همه معاصران پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را در برمی گیرد: ﴿وَ اتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً﴾. (أنفال: ۲۵)

۴. خبر از وسوسه و آزمایش هم عصران رسول اعظم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پس از آن حضرت: ﴿أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ * وَ لَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ لَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ * أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ أَنْ يَسْبِقُونَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ﴾. (عنکبوت: ۶-۴)

۵. خبر از ارتداد از دین: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ﴾. (مائده: ۵۴)

این آیات و آیه‌های فراوان دیگری از آزمایش، ارتداد و بازگشت به جاهلیت برخی از معاصران پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پس از رحلت آن حضرت خبر می‌دهند؛ بنابراین ادعای هدایت یافته بودن و هادی بودن همه صحابه باطل است؛ به ویژه بر پایه معنای مطلق که آنان از واژه «صحابه» ارائه می‌دهند.

مالک بن انس نیز بر انحراف صحابه صحه گذاشته و می‌نویسد: «دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْمَدِينَةَ فَأَصَاءَ مِنْهَا كُلُّ شَيْءٍ فَلَمَّا مَاتَ أَظْلَمَ مِنْهَا كُلُّ شَيْءٍ وَ مَا نَفَضْنَا عَنْ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْأَيْدِي وَ نَحْنُ فِي دَفْنِهِ حَتَّى أَنْكَرْنَا قُلُوبَنَا». (ترمذی، بی تا، ج ۵: ۵۸۸)

۲. ۳. ۷. ۴. اشکال محتوایی

دستاویزهای روایی برتری فهم سلف، چالش‌های محتوایی فراوانی به همراه دارند که دو نمونه بررسی می‌شوند:

۱. حدیث نجوم: «أَصْحَابِي كَالنَّجُومِ بَأَيِّهِمْ أَتَدْتِدْتُمْ أَهْتَدِيْتُمْ»^۲: (بیهقی، ۱۴۱۶ق: ۱۸۱) - صدور چنین محتوایی از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شدنی نیست، چون ممکن است در یک موضوع هر یک از اصحاب نظری متفاوت از دیگران داشته باشد و لازمه اعتبار آراء گوناگون صحابه این است که شارع به پذیرش آراء متناقض امر کرده باشد (جناتی، ۱۳۷۲، ج ۱: ۳۶۲) درحالی که چنین امری محال است.

- با وجود شهرت برخی از اصحاب، همچون مالک بن نویره، معاویه بن ابی سفیان، بسر بن ابی اراطه، مسلم بن عقبه و ولید بن عقبه به خونریزی و فسق، پیامبر

۱. پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مدینه را داخل شد، پس نورانی شد از حضور ایشان همه چیز و پس از رحلت ایشان همه چیز تاریک شد و دست ما از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جدا نشد و ما در دفن ایشان بودیم درحالی که قلب خود را انکار کردیم.

۲. اصحاب من همچون ستارگان‌اند؛ به هر یک اقتدا کنید، هدایت یابید.

حکیم رَضِيَ اللهُ عَنْهُ چگونه می‌تواند همه اصحاب خود را یکسان دیده و همه را راهنما و مایه هدایت معرفی کند؟

ابن عثیمین ضمن اقرار به گناهان برخی از اصحاب، همچون سرقت، زنا، محصنه و شرب خمر، مدعی است که همه این اعمال در کنار فضایل و محاسن آنان مخفی بوده و بر بعضی از آنان نیز حد جاری شده است که به مانند کفارہ آنان است. (العثیمین، ۲۰۱۰ق، ج ۲: ۲۹۲)

- حشویه و کسانی همچون ابن حزم، ابن تیمیه و ابن حجر در توجیه رفتار خلاف صحابه‌ای همچون معاویه، طلحه و زبیر، زمانی که در برابر امیرمؤمنان رَضِيَ اللهُ عَنْهُ قرار گرفتند، این فکر را ترویج کردند که آنان در کار خود مجتهد بودند، هر چند در اجتهاد خود به خطا رفتند؛ پس نه تنها کیفر نخواهند داشت، بلکه خطایشان مغفور بوده و به اندازه نیمی از پاداش مجتهدان مصیب به آنان پاداش داده خواهد شد. (حکیم، ۱۴۱۸ق: ۴۲۹؛ سبحانی، ۱۳۸۷: ۶۴۰) خطای آنان همسنگ خطای مجتهد در بعض فروع فقهی خواهد بود. (ابن ابی الحدید، ۱۴۰۴ق، ج ۱۴: ۲۴)

- معنی حدیث این است که همه صحابه در یک سطح و در یک افق قرار دارند، درحالی که در میان آنان عالم و جاهل، آگاه و ناآگاه فراوان بود و ابن تیمیه نیز به نابرابری راویان حدیث اقرار کرده و درباره امکان برتری غیر صحابه بر صحابه به احادیث نبوی اشاره می‌کند: «فَرُبَّ مُبْلِغٍ أَوْعَى مِنْ سَامِعٍ» (ابن تیمیه، ۱۴۲۱ق، ج ۴: ۷۵) یا «فَرُبَّ حَامِلٍ فِقْهِ لَيْسَ بِفَقِيهِ وَ رُبَّ حَامِلٍ فِقْهِ إِلَى مَنْ هُوَ أَفْقَهُ مِنْهُ»^۲ (همان، ج ۴: ۷۶؛ کلینی، ۱۳۶۲، ج ۱: ۴۰۴) بدیهی است کسی که دانش و عصمتش ثابت نشده است، فهم و قولش نیز حجت نیست^۳ و چه بسا همان گونه که نبی خاتم رَضِيَ اللهُ عَنْهُ فرمود، بعضی خلف از برخی سلف داناتر باشند.

- در برخی از منابع و با استناد به روایتی از رسول خاتم رَضِيَ اللهُ عَنْهُ واژه «نجوم» بر اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ تطبیق شده است (ابن قیم، ۲۰۰۱م، ج ۴: ۱۳۷) که علم و عصمت آنان، جایگاه مرجعیت ایشان را تقویت می‌کند.

۱. بسا رساننده باشد که نگهدارتر از شنونده است.

۲. بسا حامل علمی که دانشمند نباشد و بسا رساننده علمی که بدانتر از خود رساند.

۳. از ابوبکر درباره کلاله پرسیدند، در پاسخ گفت: من رأی خود را می‌گویم، اگر درست بود از خداست و اگر اشتباه بود از من و شیطان است و خدا و رسول از آن بیزارند. (الدارمی السمرقندی، ۱۴۲۰ق، ج ۲: ۳۶۵)

- تعارض روایات مدح صحابه که مورد استناد سلفیان است، با روایات مذمت صحابه مانند حدیث «حوض»^۱، به معنای تعبد به متناقضات است و چنین التزامی شرعا محال است، از این رو برای دوری از تناقض، می‌بایست به تأویل اخبار مدح روی آورد. (حکیم، ۱۴۱۸ق: ۴۲۷)

- غیر از جایگاه برخی از صحابه صالح^۲ که حریم همراهی با پیامبر اعظم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را پاس داشتند و به قدر کوشش خود، مسئولیت‌های دینی را بر عهده گرفتند، ولی پذیرش رفتارهای ناشایست سایر صحابه به عنوان اجتهاد در برابر احکام قطعی دین، به سخره گرفتن دین است و چنین اجتهاد برخواسته از هواپرستی و امیال نفسانی با هیچ معیار دینی مقبول نیست. اجتهاد از کسی پذیرفته است که از شأنیت علمی و جایگاه ممتازی برخوردار باشد، لیکن آن دسته از صحابه‌ای که به عنوان مجتهد از ایشان یاد می‌شود، عاری از این ویژگی بودند. این دسته مجموعه‌ای از «جاهلان به احکام دین»، «اهل لهو»، «دنیا طلبان»، «یاغیان چونی خوارج» بودند که حرکتشان از اجتهاد به دور بود؛ آنان جایگاهی در اجتهاد دین نداشتند، خواهانش نبودند و آن را درک نمی‌کردند، از این رو اجتهادات منتسب به صحابه خطاکار باطل است، زیرا در برابر نص قرار داشته و با مصالح مسلمانان در تضاد بود. (حکیم، ۱۴۱۸ق: ۴۳۰)

۲. حدیث خیره: «خَيْرُ النَّاسِ قَرْنِي، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ»^۳

- آیا مجموع افراد قرن پیامبر خاتم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بهترین افراد این امت هستند یا تک‌تک افراد آن دوره؟ اگر بر پایه دو نقل «خیر الناس» و «خیر القرون» مجموع افراد مورد نظر باشد، پس باید همه مردم آن دوران، حتی ابوجهل‌ها و ابوسفیان‌ها نیز بهترین انسان‌ها باشند که بی‌شک چنین نخواهد بود؛ اگر مجموع افراد مورد نظر است، ولی بر پایه نقل «خیر

۱. سهل بن سعد از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل می‌کند: «إني أفرطكم على الحوض من ورد، شرب و من لم يظما أبدا و ليرد على اقوام اعرفهم و يعرفونني ثم يحال بيني و بينهم فأقول إنهم مني فيقال لا تدرى ما أحدثوا بعدك فأقول سحقا لمن بدل بعدي». (ابن اثیر، ۴۰۳ق، ج ۱: ۱۲۰؛ رک: بخاری، ۱۹۸۱م: باب ۵۳، ح ۶۵۷۵، ۶۵۷۶، ۶۵۸۲ و ۶۵۸۴)

۲. به باور شیعه امامیه، صحابه صالح حق بلاغ و هدایت را ادا کردند و از فسق و فجور پاک بوده و همواره جانب حق را داشتند و بر حفظ جایگاه ذوی‌القربی و مؤدت نسبت به آنان اصرار داشتند؛ حضور بجا در عرصه‌های مختلف و دفاع از حریم ولایت، نامی جاودان برای ایشان ثبت کرد. حضوری شکوهمند از سقیفه تا شوری و از جمل تا کربلا نمونه‌ای از کرامت و مردانگی این صحابه است. صحابه صالح همواره مورد مدح پیشوایان معصوم ما بودند. (رک: نهج البلاغه، خ ۹۷؛ حکیم، ۱۴۱۸ق: ۴۲۹)

۳. بهترین مردم، کسانی هستند که در عهد و زمان من بسر می‌برند؛ سپس کسانی که در نسل دوم زندگی می‌کنند؛ سپس نسل سوم. (محمد بن اسماعیل بخاری، صحیح بخاری، باب فضائل اصحاب النبی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، ح ۳۶۵۰ و ۳۶۵۱). این روایت به صورت «خیر الناس» و «خیر القرون القرن الذی بعثت فیهم» نیز گزارش شده است. (رک: مسلم بن حجاج، ۱۴۲۱ق: ح ۶۳۶۷)

امتی» تنها امت اسلام را در بر می‌گیرد، این روایت شامل همه صحابه، حتی منافقان مدینه و خوارج نیز می‌شود، بنابراین فهم خوارج و منافقان مدینه نیز بهترین فهم‌ها بوده است و منافقان مدینه در کارشکنی در دعوت پیامبر اسلام ﷺ و خوارج در تفرقه‌افکنی و خونریزی در حکومت علوی اشتباه نکرده‌اند، چون فهمشان از بهترین فهم‌ها و درست بوده است؛ اگر چنین است، چرا سلفیان خوارج را از بدعتگذاران می‌دانند؟

اگر مجموع، مورد نظر است، بسیاری از فرقه‌ها در قرون فاصله به وجود آمده‌اند؛ پس ادعای آنان مبنی بر صحت فهمشان، برابر این حدیث می‌بایست درست باشد و نمی‌توان آن‌ها را از دایره این حدیث بیرون ساخت، چون حدیث، هم فهم عبدالله بن عمر را برتر می‌داند و هم فهم ذوالخویرسه را و هر دو هم از صحابه پیامبر اعظم ﷺ بوده‌اند؛ اگر چنین است، چرا سلفی‌ها فهم یکی را برتر و دیگری را بدتر می‌شمرند؟!

اگر تک‌تک افراد مورد نظر حدیث باشد، باید سیره آنان را بررسی کرد که متأسفانه بیشتر صحابه در نیم قرن پس از پیامبر امین ﷺ کارنامه خوبی از خود به یادگار نگذاشته‌اند و همه اختلاف‌هایی که امروزه هم امت اسلامی درگیر آن‌هاست، از دوران ایشان آغاز شده است.

ممکن است اختلاف‌ها کتمان شود، ولی جنگ‌های صحابه با یکدیگر، همچون «ناکثان»، «مارقان» و «قاسطان» را نمی‌توان از حافظه تاریخ پاک کرد؛ اگر برای این جنگ‌ها از حرب «اجتهد و اخطاء» بهره می‌برند و صحابه را مجتهد می‌خوانند و آنان را تبرئه می‌کنند، چرا برای مخالفان خلافت خلیفه اول و دوم و قاتلان عثمان چنین نمی‌کنند و آنان را مرتد می‌شمارند؟

- این روایت با بسیاری از احادیث نبوی دیگر در تضاد است؛ از جمله روایت صحیح السندی که حضرت امت خود را به باران تشبیه می‌فرماید که خیر بودن اول و آخر آن دانسته نمی‌شود: «مَثَلُ أُمَّتِي الْمَطَرُ لَا يُدْرَى أَوَّلُهُ خَيْرٌ أَمْ آخِرُهُ»؛ (عسقلانی، ۱۳۷۹: ج ۷: ۴۲۳۱؛ ابن بابویه، ۱۳۶۲، ج ۲: ۴۷۶) اگر واژه «خیر» در حدیث «خیر القرون»، مطلق است، واژه «خیر» در این روایت نیز مطلق است و بر اساس این اطلاق روشن می‌شود که پیامبر حکیم ﷺ در این حدیث، فهم آخر امت را همچون فهم اول امت دانسته و تفاوتی میان آنان نگذاشته است.

روشن است که در تعارض میان دو حدیث، باید به مرجح‌های دیگری مراجعه کرد، از جمله حدیث معروفی که از آن خاتم الانبیاء ﷺ درباره مردم فارس گزارش شده است: «ابوهیره نقل می‌کند که رسول خدا ﷺ آیه شریفه «وَإِنْ تَوَلَّوْا يَسْتَبَدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَالَكُمْ» (محمد: ۳۸) را خواندند و حاضران عرض کردند: ای رسول خدا،

۱. حکایت امت من چون باران است که ندانند اول آن بهتر است یا آخرش.

کسانی که اگر ما اعراض کنیم، خدا آنان را جایگزین ما کرده و آنان نیز مثل ما نخواهند بود، چه کسانی هستند؟ حضرت دست بر زانوی سلمان فارسی زد و فرمود: «این و طایفه‌اش هستند؛ سپس اضافه فرمود: اگر دین خدا در ثریا باشد، بی شک مردانی از فارس به آن خواهند رسید». (قرطبی، ۱۴۰۵ق، ج ۱۶: ۲۵۸)

ابن خلدون (مورخ و جامعه‌شناس قرن نهم) در تأیید این حدیث می‌نویسد:

از شگفتی‌هایی که واقعیت دارد این است که بیشتر علمای اسلام، خواه در علم شرعی و چه در دانش‌های عقلی، غیر از موارد اندکی، غیر عرب هستند؛ چنان‌که صاحب صنعت نحو سیبویه و پس از او، فارس است و دنبال آنان زجاج بود و همه آنان از نژاد ایرانی به شمار می‌آیند. آنان زبان را در مهد تربیت آمیزش با عرب آموختند و آن را به صورت قوانین و فنی در آوردند که آیندگان از آن بهره‌مند شوند. همه عالمان اصول فقه، چنان‌که می‌دانی و همه علمای علم کلام، همچنین بیشتر مفسران، ایرانی بودند و به جز پارسیان (ایرانیان) کسی به حفظ و تدوین علم قیام نکرد، از این رو مصداق گفتار پیامبرخاتم ﷺ پدید آمد که فرمود: «اگر دانش به گردن آسمان درآویزد، قومی از مردم فارس به آن نایل می‌آیند و آن را به دست می‌آورند». (حمیری، ۱۴۱۳ق: ۱۰۹)

علوم عقلی نیز در اسلام پدید نیامد، مگر پس از عصری که دانشمندان و مؤلفان آنان متمایز شدند و همه این علوم به منزله صنعتی مستقر گردید و در نتیجه به پارسیان اختصاص یافت و تازیان آن‌ها را فرو گذاشتند و از ممارست در آن‌ها منصرف شدند؛ مانند همه صنایع در این دانش‌ها، همچنان در شهر متداول بود تا روزگاری که تمدن و عمران در فارس و بلاد آن کشور مانند عراق و خراسان و ماوراء النہر مستقر بود. (ابن خلدون، ۱۹۶۱م، ج ۲: ۱۱۵۲-۱۱۴۸)

بر پایه این روایت، آیا باز می‌توان ادعا کرد که فہم سلف برتر از فہم خلف است؟

۲.۷.۴. اعتراف سلف بر جهالت

ابن تیمیہ در نقد استناد قرآنی قائلان به تأویل به دانایی سلف پرداخته و می‌نویسد:

غیر ممکن است کسانی که در قرن اول بوده‌اند، معنای این صفات را نفہمیدہ باشند و علمای قرون بعدی بہتر از صحابہ نفہمیدہ باشند؛ اگر صحابہ آن را خوب نفہمیدہ‌اند، چہ کسی نفہمیدہ است؟

قرضای نوشتہ‌ای دارد کہ پاسخ این ادعای ابن تیمیہ است:

جوہر اختلاف سلفیون با دیگران در این است کہ سلفیون تأویل آیات صفات خبری موہم تشبیہ را نمی‌پذیرند. اہل اثر یا دعوات سلف می‌گفتند: ما این صفات را برای

خدا ثابت می‌دانیم، آن گونه که خدا در قرآن فرموده است، بلا تکلیف و لا تمثیل و لا تأویل و لا تعطیل. و برخی از سلف می‌گفتند: ما معنای آیات صفات خبری را به خدا تفویض می‌کنیم و درباره معنای آن چیزی نمی‌گوییم، اما گروهی از سلفیون (مثل ابن تیمیه) منکر نسبت تفویض به سلف هستند، با اینکه نسبت تفویض از سلف رسیده است. (قرضاوی، ۱۴۲۶ق: ۲۰۲)

او سر بسته می‌گوید که ابن تیمیه و پیروانش اصرار دارد که بگویند سلف معنای آیات صفات خبری را می‌دانند، در حالی که نصوص بسیاری از سلف وجود دارند که خودشان تصریح دارند معنای این صفات را نمی‌دانند. کلام معروف مالک بن انس (از ائمه چهارگانه اهل تسنن) از جمله این اقرارهاست که وقتی از او پرسیدند: معنای استوای خدا بر عرش چیست؟ گفت: «الاستواء معلوم و الکیفیه مجهوله و السئوال عنه بدعه و الایمان به واجب». (احمدی، ۱۴۱۲ق: ۲۷۹؛ بغدادی، ۱۹۸۱م: ۹۲) مالک اعتراف دارد که معنای «استواء» را نمی‌داند و فهم درستی در این زمینه از آیه ندارد، ولی چون خدای سبحان در قرآن کریم فرموده، تعبداً آن را می‌پذیرد. بر این اساس ادعای ابن تیمیه درباره فهم سلف، با وجود اقرار و اعتراف خود آنان، اجتهاد در برابر نص و باطل است.

۲.۷.۵. اقرار سلف بر اشتباه

گذشت که ابن تیمیه جایگاه سلف را تا حد منبع بودن دین بالا می‌برد و عمل مسلمانان نخست را در کنار کتاب خدا و سنت پیامبر خاتم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از راه‌های اثبات حکم شرعی می‌داند، (ابن تیمیه، بی‌تا، ج ۲: ۶۹۴-۶۹۳) در حالی که بسیاری از اندیشمندان همسو با او، این توسعه را نمی‌پذیرند و این جایگاه را تنها برای صحابه قائل هستند. (شاطبی، بی‌تا، ج ۴: ۲۹۰ و ۴۴۶) از سوی خود صحابه و سلف نیز ادعای وجوب پیروی از فهم و عمل خود را نداشته‌اند و حتی بارها شیخین به اشتباه کارهای خود اعتراف کرده‌اند (هیثمی، ۱۹۸۲م، ج ۵: ۲۰۲) که این اقرار، حقیقت تأسی تام به سلف را متزلزل می‌سازد.

نتیجه‌گیری

گذشته‌گرایی و پیروی از سلف در منطق سلفیه در فهم دین، به ظاهر در صورت اختلاف در فهم منابع دینی به کار می‌آید، لیکن در عمل جایگاه ویژه و مستقلی دارد که گاهی بر سنت نبوی نیز پیشی می‌گیرد که این جایگاه با نقدها و چالش‌های بسیاری روبه‌رو است:

۱. ورود تابعان به منطق فهم دین از نگاه سلفیه، به تبعیت از صحابه است و دلیلی بر حجیت استقلالی طریقتشان وجود ندارد، زیرا آنان محضر پیامبر ﷺ را درک نکرده‌اند و بدون واسطه از سنت آن حضرت آگاهی ندارند، بنابراین از این جهت با خلف تفاوتی چندانی ندارند.

۲. شخصیت حقوقی مستقلی که سلفیه برای صحابه و تابعان می‌سازند، ابداعی است و دلیل شرعی ندارد، از این رو میان صاحب‌نظران اهل تسنن در اطلاق سنت بر فعل، قول و تقریر صحابه و تابعان اختلاف وجود دارد و برخی در اصل صحت آن تشکیک کرده‌اند. روشن است بهره‌گیری از آیات قرآن در اثبات این استقلال مصداق آشکار تفسیر به رأی و تأویل غیر مجاز است و بر فرض چشم‌پوشی از این مشکل، کذابان، وضاعان و کسانی را در بر نمی‌گیرد که در صدق ایمانشان تردید وجود دارد.

۳. پیروی کورکورانه در روش اندیشه و شیوه زندگی فردی و اجتماعی از صحابه و تابعان بی شک با آموزه‌های قرآن کریم، سنت نبوی و عقل سلیم و تاریخ گذشتگان سازگار نیست.

۴. الگو بودن خاتم الأنبياء ﷺ و لزوم تبعیت از آن حضرت به دلیل جایگاه نبوت و رسالت و لوازم آن همچون عصمت است که صحابه و تابعان نه تنها هیچ‌یک از این معیارها و مقام‌ها را ندارند، بلکه خود صحابه نیز اتفاق دارند که می‌توان با اقوال و رفتارشان مخالفت کرد و بسیاری از اهل تسنن عدالت صحابه را به علت کینه، عناد، حسد، لجاجت، ریاست‌طلبی و میل به لذت‌ها و شهوت‌ها به نقد نشسته‌اند.

برتری فهم سلف به هنگام اختلاف نیز با چالش‌های فراوانی روبه‌رو است؛ از جمله:

۱. ابن تیمیه واژه سلف را با توسل به حدیث «خیر القرون» مصادره کرده و دامنه آن را به سه نسل نخست اسلام محدود کرده است، درحالی‌که پیش از او چنین محدودیتی وجود نداشته است و علمای اهل تسنن نیز این عملکرد او را مصادره به مطلوب خوانده‌اند.

۲. یکسان‌بینی فهم سلف و برتری بخشیدن همه صحابه و تابعان بر دیگران در حالی با دست‌اندازی ابن تیمیه و سلفیان به قرآن و حدیث مطرح شده است که قرآن کریم بر نابرابری معاصران پیامبر اکرم ﷺ تصریح دارد و از وجود منافقان و سرکشان میان آنان خبر می‌دهد و از پیروی سرکشان نهی می‌فرماید، از سویی مستمسک‌های روایی آنان نیز علاوه بر اشکال سندی و محتوایی، با اخبار صحیح‌السند و آیات قرآن کریم نیز تعارض دارد.

۳. اعتراف سلف به جهالت و اقرار به اشتباه نیز چالش دیگر سلفیان در ادعای برتری فهم سلف است.

بر این اساس سلف به معنای عموم صحابه(هم عصر پیامبر خاتم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) و تابعان آنان و تابعانِ تابعان ایشان، جایگاه شرعی در منطق فهم دین ندارد، مگر کسانی که بر پایه آیات اولی الامر و تطهیر و روایت‌هایی همچون ثقلین به عنوان ولی و ثقل نزد مردم معرفی شده‌اند.

منابع و مأخذ:

قرآن کریم

نهج البلاغه (ترجمه محمد دشتی)

- آمدی، علی بن محمد(بی‌تا)، الاحکام فی اصول الاحکام، تعلیق عبدالرزاق العقیفی، بیروت: المکتب الاسلامی.
- ابن ابی الحدید، عبدالحمید بن هبة الله(۱۴۰۴ق)، شرح نهج البلاغه لابن ابی الحدید، قم: مکتبة آیت الله مرعشی النجفی.
- ابن اثیر، عزالدین ابی الحسن(۱۴۰۳ق)، جامع الاصول فی احادیث الرسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- _____(۱۳۶۷)، النهایه فی غریب الحدیث و الاثر: قم، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان.
- _____(۱۴۰۹ق)، اسد الغابة فی معرفة الصحابة، بیروت: دارالفکر.
- ابن بابویه، محمد بن علی(۱۳۶۲)، الخصال، محقق علی اکبر غفاری، قم: جامعه مدرسین.
- ابن تیمیه الحرانی، احمد(بی‌تا)، اقتضاء الصراط المستقیم، محمد حامد فقیه، بیروتک دارالکتب العلمیه.
- _____(۱۴۲۱ق)، مجموعه الفتاوی، تحقیق مصطفی عبد القادر عطا، بیروت: دارالکتب العلمیه.

- _____ (١٤٢٥ق)، الفتوى الحموية الكبرى، تحقيق حمد بن عبد المحسن التويجري، رياض: دار الصميعي.
- ابن حجاج نيشابوري، مسلم (١٤٢١ق)، صحيح مسلم، (تك جلدی)، بيروت: دارالفكر.
- ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد (١٩٦١م)، مقدمه ابن خلدون، بغداد: مكتبة المثنى.
- ابن قيم الجوزيه، محمد بن ابي بكر (٢٠٠١م)، اعلام الموقعين عن رب العالمين، تحقيق: محمد العزالدين الخطيب، بيروت: دارالتراث العربية.
- الاحمدى، عبد الله بن سلمان (١٤١٢ق)، المسائل و الرسائل المروية عن الامام احمد بن حنبل فى العقيدة، الرياض: دارالطبيه.
- اسلامبولى، سامر (٢٠٠م)، تحرير العقل من النقل، دمشق: [بى نا].
- ابن سعد بن منيع، محمد (١٤١٠ق)، الطبقات الكبرى، بيروت: دارالكتب العلمية.
- ابن عاشور التونسى، محمد الطاهر بن محمد (١٩٨٤م)، التحرير و التنوير، تونس: الدار التونسية للنشر.
- ابن حنبل، احمد (١٤١٩ق)، مسند احمد، (تك جلدی)، رياض: بيت الافكار الدوليه.
- ابن مزاحم المنقرى، نصر (١٤٠٤ق)، وقعة صفين، قم: المؤسسة العربية الحديثة، منشورات مكتبة المرعشى النجفى رحمته الله.
- الهداشتى، على (١٣٩٣)، خدای سلفيه، قم: كتاب طه.
- امينى، عبدالحسين احمد (١٣٨٧ق)، الغدير فى الكتاب و السنة و الأدب، بيروت: دارالكتب العربى.
- بخارى، محمد بن اسماعيل (١٩٨١م)، صحيح البخارى، بيروت: دارالفكر، بيروت.
- بغدادى، عبدالقادر (١٩٨١م)، اصول الدين، بيروت: دارالكتب العلمية.

- البوطی، محمد سعید رمضان (۱۴۰۸ق)، السلفیه مرحله زمنیه مبارکه لا مذهب اسلامی، دمشق: دارالفکر.
- البیهقی، ابوبکر احمد بن حسین (۱۴۱۶ق)، السنن الكبرى، بیروت: دارالفکر.
- ترمذی، محمد بن عیسی (بی تا)، الجامع الصحیح للترمذی، [بی جا]: نورمحمد.
- جناتی، محمد ابراهیم (۱۳۷۲)، منابع اجتهاد از دیدگاه مذاهب اسلامی، تهران: انتشارات کیهان.
- حسکانی، عبید الله بن احمد (۴۱۱ق)، شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، تحقیق: محمد باقر محمودی، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی.
- حکیم، سید محمد تقی (۴۱۸ق)، الاصول العامه فی الفقه المقارن، قم: مجمع جهانی اهل بیت علیهم السلام.
- حلمی، مصطفی (۴۱۱ق)، السلفیه بین العقیده الإسلامیه و الفلسفة العربیه، اسکندریه مصر: دارالدعوة.
- حمیری، عبدالله بن جعفر (۴۱۳ق)، قرب الإسناد، قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام.
- خزاز رازی، علی بن محمد (۱۴۰۱ق)، کفایة الأثر فی النص علی الأئمة الإثنی عشر، قم: بیدار.
- الدارمی السمرقندی، عبدالله بن عبدالرحمن (۱۴۲۰ق)، سنن الدارمی، بیروت: دارالفکر.
- رشید رضا، سید محمد (۱۳۹۳ق)، تفسیر المنار، بیروت: دارالمعرفة.
- زمرلی، فواز احمد (۱۴۱۵ق)، عقائد أئمة السلف، بیروت: دارالکتاب العربی.
- زندی، مهدی (۱۳۹۶)، «تقدی بر حجیت و تقدم فهم سلف در قرون طلایی»، فصلنامه مبلغان، ش ۲۱۸، ص ۱۱۵-۱۰۸.

- سبحانی، جعفر (۱۳۸۷)، راهنمای حقیقت، تهران: مشعر.
- السقاف، حسن بن علی (۱۴۱۳ق)، تناقضات الالبانی الواضحات فيما وقع له فی تصحيح الاحاديث وتضعيفها من إخطاء وغلطات، عمان: دار الامام النووی الاردن.
- شاطبي، ابی اسحاق ابراهيم بن موسى (بی تا)، الموافقات، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- شقره، محمد ابراهيم (۱۴۱۳ق)، هی السلفية، مكة المكرمة: مكتبة ابن تيميه.
- شوکانی، محمد بن علی (۲۰۰۱م)، فتح التقدير، بیروت: دارالکتب.
- شهيد ثاني، زين الدين بن علی (۱۴۰۹ق)، منية المرید، قم: مكتب الإعلام الإسلامی.
- طبری، محمد بن جریر (۱۴۰۵ق)، جامع البيان عن تأويل آي القرآن (تفسير طبری)، بیروت: دارالفکر.
- طحاوی، ابو جعفر احمد بن محمد (۱۴۱۴ق)، شرح معانی الآثار، مدينة النبوية: عالم الکتب.
- عاملی، سيد عبدالحسين شرف الدين (۱۳۷۶)، ابوهريه و احاديث ساختگی، ترجمه نجفعلی میرزایی، قم: مؤسسه هجرت.
- العثيمين، محمد بن صالح (۲۰۱۰م)، شرح العقيدة الواسطيه للشيخ ابن تيميه، قاهره: مكتبة التوفيقية.
- العسقلاني، احمد بن علی بن حجر (۱۳۷۹ق)، فتح الباری فی شرح صحيح البخاری، مصحح محب الدين الخطيب، بیروت.
- عسکری، سيد مرتضى (۱۴۱۲ق)، معالم المدرستين، تهران: بنياد بعثت.
- _____ (۱۳۷۸)، یکصد و پنجاه صحابه ساختگی، ترجمه عطا محمد مردارنیا، قم: دانشکده اصول دین.
- غزالی طوسی، ابو حامد محمد (بی تا)، المستصفی فی اصول الفقه، شركة المدينة المنورة للطباعة.

- الفراهیدی، خلیل بن احمد (بی تا)، کتاب العین، ج ۸، بیروت: داراحیاء التراث العربی.
- فرماین، مهدی (۱۳۹۷)، تاریخ و عقاید وهابیت، جمعی از نویسندگان، قم: انتشارات ذکری.
- قرضاوی، یوسف (۱۴۲۶ق)، الصحوة الاسلامیة من المراهقة الی الرشد، مصر: دارالشروق.
- قرطبی، محمد بن احمد (۱۴۰۵ق)، الجامع لاحکام القرآن (تفسیر القرطبی)، بیروت: [بی نا].
- کلینی، محمد بن یعقوب (۱۳۶۲)، الکافی، تهران: اسلامیة.
- متقی هندی، علی بن حسام الدین (۱۴۱۳ق)، کنز العمال، مصحح بکری حیانی و صفه ستا، بیروت: مؤسسه الرسالة.
- مرادی مکی، مجتبی (۱۳۹۸)، بررسی و نقد حجیت فهم سلف، نویسنده همکار: سید حسن آل مجدد شیرازی، دو فصلنامه مذاهب کلامی، ش ۱، ص ۵۲-۳۹.
- ملاموسی میبدی، علی (۱۳۹۶)، «بررسی دلالت حدیث خیر القرون در حجیت فهم سلف»، نویسنده همکار: مسلم محمدی، فصلنامه سلفی پژوهی، ش ۶، ص ۲۵-۷.
- هیثمی، علی بن ابی بکر (۱۹۸۲م)، مجمع الزوائد، بیروت: دارالکتب العربی.